

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند فرمود: «یغتسل» گرچه در مقام انشاء و طلب بکار برده شده؛ ولی در همان معنای خودش، یعنی معنای اخباری و حکایت از ثبوت این نسبت در آینده و حال استعمال شده است. حالا مرحوم آخوند نسبت به این مطلب يك اشکالی را دفع می‌کند.

لا يقال: اگر این جمل خبریه که در مقام انشاء بکار برده می‌شوند در همان معنای خودشان استعمال شده باشند لازمه‌اش این است که در کثیری از موارد کذب لازم آید؛ زیرا امام علیه‌السلام وقتی می‌فرماید: «یغتسل»، بسیاری از افراد بی‌مبالا و فسقه، عمل به این دستور نمی‌کنند و غسل را واقعا انجام نمی‌دهند. اگر شما آخوند می‌گویید این جمله خبریه در این موارد در معنای خودش استعمال شده است، لازمه‌اش کذب است و حال آنکه ائمه و خدا و اولیاء خدا شأنشان منزّه از کذب است

پس برای این‌که کذب لازم نیاید، باید بگوییم: این جمل خبریه در معنای خودشان استعمال نشده و در معنای دیگری استعمال شده‌اند.

فانه يقال: شما يك اشتباهی را در این‌جا مرتکب شدید که خیال کردید هر خبری و هر جمله خبریه‌ای مصداق برای صدق و کذب است؛ در حالی که این چنین نیست و مطلق الخبر مصداق برای صدق و کذب نیست، بلکه جمله خبری که به داعی اخبار و إعلام باشد موضوع و مقسم برای صدق و کذب است. ولی اگر يك جمله خبری در معنای خبری خودش استعمال شود ولی نه به داعی اخبار، بلکه به داعی انشاء و طلب، چنین جمله خبریه‌ای مانند خود انشاء از مقسم بودن برای صدق و کذب خارج است. این نظریه‌ای است که ظاهراً مختص به خود آخوند است در باب صدق و کذب قضایا.

آنچه که در صدق و کذب، معروف است این است که خود جمله خبریه به صورت مطلق، مقسم برای صدق و کذب قرار داده شده است؛ ولی آخوند يك شرط اضافه می‌کند که جمله خبریه و یا خبر اگر به داعی اخبار باشد، یعنی در مقام اخبار باشد؛ این خبر، موضوع و مقسم برای صدق و کذب است. و حال آنکه در مانحن‌فیه چنین نیست؛ بلکه در مانحن‌فیه، «یغتسل، يتوضأ» خبر است و در همان معنای خودش - معنای اخباری - استعمال شده ولی چون به داعی و انگیزه انشاء و طلب است و لذا موضوع برای صدق و کذب نیست.

سپس آخوند برای این‌که شاهی بر حرف خودش آورده باشد مانحن‌فیه را تشبیه به کنایات می‌کند به این که:

در باب کنایات، وقتی که متکلم می‌گوید: زيدٌ كثير الرماد؛ در این عبارت، هر کلمه در معنای خودش استعمال شده است؛ یعنی زيد دارای خاکستر زیاد است و نیز مهزول الفصيل به این معنی است که بچه شتر لاغر است؛ یعنی از شدت دوشیدن شیر از مادر او و کم شدن شیر او، فرزند او لاغر شده است،

ولی چون در مقام کنایه است، یعنی: این الفاظ را گفته است و از اینها جود را اراده کرده است و لذا در این جمله کنایه ولو این که هیچ خاکستری و یا فصیلی هم در خانه زید نباشد، هیچ کس نمی گوید که کذب است؛ زیرا متکلم این جمله کنایی را در معنای خودش استعمال کرده است ولی نه به داعی این که همین معنای این الفاظ را اراده کند، بلکه این جا این جمله را استعمال کرده است به داعی مکنی عنه که جود است و لذا کذب لازم نمی آید. بـله اگر واقعا جود در کار نباشد این استعمال، کذب است؛ زیرا به داعی جود استعمال کرده بود و جود در این جا وجود ندارد.

پس صرف این که يك جمله خبریه در معنای خودش استعمال شود ملاك صدق و کذب نیست؛ بلکه باید دید که داعی چیست.

از این جا آخوند می فرماید: اگر کسی بگوید ما قبول نداریم که جمله خبریه ظهور در وجوب داشته باشد، از راه مقدمات حکمت مسئله وجوب را استفاده می کنیم به این بیان که:

بعد از آن که این جمله خبریه را متکلم استعمال کرد، و به تعبیر دیگران: در معنای حقیقی خودش استعمال نکرد، احتمالات مختلفی در این جا است:

يك احتمال این است که: مطلق الطلب را اراده کرده است یا محتمل است که طلب وجوبی را اراده کرده است یا طلب استحبابی را و یا ...

در میان این احتمالات، آن چه که نزدیکتر به معنای حقیقی است، وجوب است. معنای حقیقی، حکایت از وقوع این فعل در عالم خارج است، یعنی: وقتی می گوید: یغتسل، از وقوع غسل در عالم خارج حکایت می کند. در میان این احتمالات، وجوب به معنای حقیقی نزدیکتر است؛ زیرا وجوب، بیانگر شدت طلب متکلم برای وقوع این فعل در عالم خارج است، لذا وجوب به معنای حقیقی نزدیکتر است. پس اگر متکلم از میان این احتمالات، استحباب را می خواست اراده کند - که استحباب عبارت است از: طلب الفعل مع الاذن فی الترك - نیاز به قرینه داشت و حالا که قرینه نیارود مقدمات حکمت می گوید: باید مراد او وجوب باشد.

پس آخوند دو راه آورد که جملات خبریه را باید حمل بر وجوب کرد.

سپس با فافهم اشاره به این مطلب دارند که باید دقت شود و فرق بین نظریه ما و نظریه مشهور روشن شود. مشهور قائلند به اینکه این جمل در خود معنای انشائی مجازاً استعمال می شود، اما ایشان معتقدند که در معنای خبری به داعی طلب و بعث استعمال می شود. مرحوم مشکینی در حاشیه فافهم را به نحو دیگری معنی نموده است و فرموده اشاره به این مطلب دارد که مسئله شدت مناسبت امری است ذوقی و ارتباطی با ظهور الفاظ ندارد.

مبحث چهارم: آیا صیغه امر ظهور در وجوب دارد؟

در مطلب دوم اثبات کردیم که صیغه امر، حقیقت در وجوب است. حالا در این مبحث می گوئیم: چنانچه قائل شویم که صیغه امر، حقیقت در وجوب نیست و منکر این شویم که وجوب، موضوع له صیغه امر باشد؛ آیا صیغه افعال ظهور در وجوب دارد یا نه؟

[ظهور اعم از حقیقت است، یعنی: ممکن است يك لفظی در يك معنایی ظهور پیدا کند ولی نه از باب لغت و موضوع له بودن برای لفظ، بلکه از راهای دیگری].

مرحوم آخوند می‌فرماید: سه راه برای ظهور در وجوب بیان شده است ولی هر سه راه در نظر ما باطل است و خود آخوند يك راه چهارم ارائه می‌دهد. آن سه راه عبارت است از:

1- كثرة الاستعمال: بعضی‌ها گفته‌اند که چون صیغه افعال نسبت به وجوب، كثرة استعمال دارد، همین كثرة استعمال منشأ برای ظهور در وجوب است.

آخوند می‌گوید: این حرف باطل است؛ زیرا كثرة استعمال در ناحیه استحباب هم داریم، چنان‌که از صاحب معالم گذشت.

2- از راه كثرة الوجود بگوییم: چون‌که در میان تکالیف، تکالیف وجوبی از تکالیف استحبابی زیادتر است؛ این كثرة الوجود، منشأ برای ظهور در وجوب است.

این هم باطل است؛ زیرا عالم وجود چه ربطی به عالم استعمال و الفاظ دارد و ما می‌خواهیم ظهور برای لفظ درست کنیم و كثرة الوجود منشأ برای ظهور نمی‌شود.

3- راه سوّم این است که از راه اُکملیت وارد شده‌اند که هم وجوب و هم استحباب عنوان طلب را دارند، ولی فارق بین این دو این است که وجوب، طلب شدید است و استحباب، طلب ضعیف است.

به عبارت دیگر: قائل شده‌اند که بین وجوب و استحباب فرق جوهری نیست و فقط فرقی در مرتبه است که وجوب يك مرتبه قوی از طلب است و استحباب يك مرتبه ضعیف است، و این قوی بودن همان اُکملیت است و بعد گفته‌اند که این اُکملیت سبب ظهور می‌شود.

این هم باطل است؛ زیرا اُکملیت هیچ‌گاه منشأ ظهور نمی‌شود، زیرا ظهور چند مرحله لازم دارد:

- استعمال لفظ در معنا

- شدت اُنس این لفظ به این معنا، و وقتی اُنس لفظ به معنا شدید شد، ظهور پدید می‌آید و اُکملیت هیچ اُنسی بین لفظ و معنا ایجاد نمی‌کند تا بگوییم باعث ظهور آن می‌شود.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ